**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020709**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که ما روایت‌های متعددی داریم که زکات را منحصر کرده در ۹ چیز و ثبوت زکات در غیر این ۹ چیز را نفی کرده از آن طرف روایت‌های متعدد دیگری داریم که در غیر این ۹ چیز هم زکات را اثبات کرده. حالا ما الآن تکیه‌مان روی روایت‌هایی هست که در نبات خاص زکات را ثابت کرده، حالا غیر از این ۹ چیز مثلا مال التجاره هست، چیزهای دیگر هست، حالا آنها بحث‌های اختصاصی دارد آنها را بعدا بحث می‌کنیم، ما در واقع در روایت‌هایی که در حبوباتی غیر از این ۹ حب و دانه زکات را واجب کرده آن را مورد بحث داریم. مرحوم آقای خویی فرموده بودند که این دو دسته روایات با همدیگر متعارض هستند مع غض نظر از روایت علی بن مهزیار، ولی به قرینۀ روایت علی بن مهزیار ما می‌گوییم که این زکات در غیر ۹ چیز مستحب هست. ما عرض کردیم که این که ما روایت علی بن مهزیار را بخواهیم حمل به استحباب کنیم مبتنی بر این هست که روایت علی بن مهزیار توجیه‌اش فقط منحصر باشد بر حمل به استحباب ولی اگر کسی گفت این روایت وجوه دیگری از جمع هم درش وجود دارد، این روایت می‌تواند شاهد بر حمل روایت‌های مثبته بر بیان حکم صورت تقیه داشته باشد، آن وقت این روایات را نمی‌توانیم، این روایت علی بن مهزیار شاهد بر استحباب نخواهد بود. اینجا یک مطلبی را عرض بکنم، مرحوم آقای هاشمی یک اشتباهی کردند در فهم کلام مرحوم آقای خویی و در تبیینش، من عبارت‌های آقای هاشمی را بخوانم بعد توضیحی بدهم در مورد آن. ایشان می‌گویند که و قد حمل بعض اساتذنا، یعنی آقای خویی در پاورقی آدرس مستند را داده ذیل الحدیث علی باب التفعیل و ارادة التصدیق بمعنی الاذعان بثبوت الزکاة فی کل شیء یکال و جعل ذلک قرینة علی تصدیق الائمة بذلک و هو ینافی التقیة الا ان هذا المعنیٰ خلاف الظاهر جدا بل غیر محتمل فان التصدیق بهذا المعنی جزاف الی متعلقه بحرف الجر فیقال صدق به او اذعن به و منه قوله تعالی و الذین یصدقون بیوم الدین و انما یتعدیٰ الی صاحب القول فیقال صدّق زیدا او یقال صدّق الرؤیا ای حققته و جعلته صادقا و کلاهما غیر مناف مع اضاف الی الزکاة کما هو واضح علی انه لیس معنی مناسبا فی نسخه کما انه بناء علی ارادة تصدیق بمعنی الاذعان لماذا یکون منافیا مع التقیة بل یکون انسب مع ارادة التقیة لا انه علی خلافها لانه علی هذا یکون امرا بتصدیق و قبول الشیعة للزکاة و لیس اخبارا عن تصدیق الائمة لذلک لکی یکون دلیلا علی عدم التقیة بل المقصود اقبلوا من المخالفین ثبوت الزکاة فی کل ما یکال و هو یناسب التقیة.

ایشان همچین معنایی را که به آقای خویی نسبت می‌دهد آقای خویی ذیل حدیث از باب تفعیل همچین چیزهایی اصلا در کلام آقای خویی نیست و این که صَدِّقوا و این حرف‌ها. آقای خویی صَدَقوا خوانده، کما این که درست هم همین است، حالا من توضیح می‌دهم، صَدَقُوا، [ویرگول] الزکاة فی کل شیء کیل. می‌گوید راویانی را که این روایت دستۀ دوم را نقل کردند راست گفتند، صَدَقُوا، الزکاة فی کل شیء کیل. آقای خویی از این روایت به دلیل تصدیق یاد می‌کند، می‌گوید چون امام علیه السلام گفته این راوی‌ها راست گفتند این می‌شود دلیل تصدیق دیگر، امام آنها را راستگو دانسته دیگر. صدقوا الزکاة فی کل شیء کیل. ربطی اصلا به این بحث‌هایی که ایشان مطرح کرده و امثال اینها. تازه اگر صَدِّقوا هم بخوانیم باز ایشان آقای خویی الزکاة فی کل شیء کیل را به صدّقوا نچسبانده که این ان قلت و قلت‌های ایشان مطرح باشد. می‌گوید صَدِّقوا، این راوی‌ها را تصدیق کنید، الزکاة فی کل شیءٍ کیل. بگویید این راوی‌ها درست می‌گویند، زکات در هر شیء هست که کیل. این بحث‌های ایشان چه بحث‌های خاصی هست که ایشان معنا می‌کند. بعد ایشان صدِّقوا را معنا کرده بعد زکات را هم مفعولش قرار داده، صدِّقُوا الزکاة معنا کرده، بعد خود ایشان غیر از این که معنای آقای خویی، صدِّقُوا الزکاة را معنا اینجور کرده صدقه بدهید فی کل شیء کیل، صدِّقوا هم اگر به معنای صدقه دادن باشد به زکات دیگر متعدی نمی‌شود، بعد مثالی که ایشان دارد می‌گوید و لعلّ، بحث این که مطرح می‌کند و لعلّ ما فی ذیل الحدیث صدِّقوا الزکاة فی کل شیءٍ قرینة علی ذلک فإن الظاهر أن المراد من صدِّقوا اعطاء الزکاة و جعل ما صدقة اذا کان من باب التفعیل او التصدّق بها اذا کان من باب التفعل. این از باب تفعّل من نفهمیدم، ای تصدّقوا، صدّقوا چطور شد تصدّقوا شد؟

**شاگرد:** تخفیفا بعضی مواقع «ت» می‌افتد

**استاد:** همچین چیزی نداریم کجا تخفیفا می‌افتد؟ هیچ نداریم. مطلقا نداریم.

**شاگرد:** یک دانه‌اش که افتاده، تتصدقوا می‌شود تصدقوا

**استاد:** آن یک بحث دیگر است، این ربطی به امر ندارد، آن بحث تتصدقوا یکی از آن «ت»ها می‌افتد آن هست، ولی صدّقوا چه ربطی به تصدّقوا دارد آخر؟ و منه قوله سبحانه تعالی «فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّى»، صَدَّقَ به معنای صدقه داد هست و صدِّقوا، آن هم به زکات متعدی نمی‌شود، صدِّقوا خالی، ایشان عبارت آقای خویی را که چیز کرده زکات را مفعولش گرفته، خود معنای شما هم باید صدّقوا مفعول باشد دیگر. فیکون ذیل الدلیل دلیل علی مطلوبیة التصدق بزکاة کل ما یکال مع الحبوب کما ذهب الیه المشهور. این چجور معنا کردن عجیب و غریبی است.

اما اصل مطلب، اصل مطلب مرحوم آقای خویی را ببینیم، البته ما اشکالی که مطرح می‌کردیم این بود که تعین ندارد زکات به این روایت علی بن مهزیار در حمل بر استحباب. تقیه هم مطرح است ولی نه این تقیه‌ای که ایشان مطرح می‌کند. تقیه حمل بر صورت تقیه، فرض تقیه، و این روایت می‌خواهد فرض تقیه را بیان کند، یک وجه دیگری هم که آقای منتظری دارند آقای هاشمی هم آن را دنبال کرده بحث این که بحث زکات و تعیین اصناف تسعه از احکام ولاییه و حکومتیه باشد، آن حالا بعد دوباره در موردش مجدد بحث می‌کنیم. اصلش در کلام آقای منتظری هست، در حد احتمال مطرح کرده، آقای هاشمی آن بحث را دنبال کرده. ولی حالا در دوران امر بین این دو تا معنا بحث استحباب و حمل بر تقیه کردن، به نظر می‌رسد که این روایت صحیحۀ علی بن مهزیار بسیار دشوار هست حمل به استحباب کنیم. حالا غیر از این که ذاتا عرض کردم تعیّن ندارد، اشکال دیگر این هست که به نظر می‌رسد که این روایت متناسب بیشتر با تقیه هست همچنان که در کلمات بعضی از اصحاب مثل صاحب حدائق و دیگران آمده. البته با آن توضیحی که عرض کردم مراد از تقیه، تقیۀ در مورد تقیه باشد. ببینید یک بار دیگر برگردیم به این روایت توجه کنید

**شاگرد:** حاج آقا مراد تقریبی‌اش را هم بفرمایید

**استاد:** حالا صبر کنید، این بحث‌ها را در موردش صحبت می‌کنیم.

در صحیحۀ علی بن مهزیار سؤال می‌کند که عبد الله بن محمد می‌گوید روایت‌های حاصرۀ در ۹ چیز از امام صادق علیه السلام وارد شده، و راوی به امام بعد از این که امام می‌گوید پیغمبر در ۹ چیز زکات واجب کرده «وَ عَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ» آن راوی می‌گوید خلاصه «عِنْدَنَا شَيْ‌ءٌ كَثِيرٌ يَكُونُ أَضْعَافَ ذَلِكَ» امام علیه السلام می‌گوید این حرف‌ها چی است؟ من دارم بهت می‌گویم که پیغمبر «عَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ» تو می‌گویی که عندنا اشیاء کثیرة، این حرف‌ها را دست بکش دیگر، و در زمان پیغمبر غیر از ۹ چیز، چیزهای دیگر هم بوده، ولی پیغمبر بر این ۹ چیز زکات را جعل کرده. امام علیه السلام اینجا می‌فرماید «كَذَلِكَ هُوَ وَ الزَّكَاةُ عَلَى كُلِّ مَا كِيلَ بِالصَّاعِ» این چی می‌خواهد بگوید؟ امام هم تصدیق می‌کنند کلام سائل را بعد هم الزکاة علی کل ما کیل بالصاع، بعد عبارتی به کار می‌برند که ظاهرش وجوب زکات در غیر این ۹ چیز است، و الزکاة علی کل ما کیل بالصاع، اگر قرار است استحباب مراد باشد یعنی در غیر ۹ چیز مستحب باشد بلافاصله بعد از ذکر این توقیع، اصلا این چی می‌خواهد؟ این تناقض را چجوری شما حل می‌کنید؟ از یک طرف امام علیه السلام می‌گوید که درست است امام صادق، از امام صادق که مطلب را نقل کردم همینجور است، پیغمبر زکات را بر ۹ چیز واجب کرده از غیر آن هم عفو کرده در زمان پیغمبر هم غیر ۹ چیز وجود داشته با این حال پیغمبر عفو کرده، همۀ اینها درست است، ولی الزکاة علی کل ما کیل بالصاع، این را چجوری می‌توانید معنا کنید؟ غیر از حمل بر تقیه معنایی دارد؟ یک جور حمل بر تقیه هست که البته خیلی بعید است آن این است که امام علیه السلام اصلا بخواهند بگویند بله امام صادق علیه السلام فرمودند ولی کأنّ اشتباه کردند، مطلب اینجور نبوده، تقیةً امام رضا علیه السلام یا امام هادی علیه السلام اگر این روایت از امام هادی باشد، امام هادی علیه السلام تخطئه بکنند امام صادق علیه السلام را، می‌گویند بله کذلک هو یعنی امام صادق راویانی که از امام صادق این مطلب را نقل کردند درست نقل کردند ولی امام صادق اشتباه کرده، به جهت تقیه اشتباه را به امام صادق نسبت دادند. خب این خیلی بعید است ولی باز به هر حال تقیه است.

**شاگرد:** حالا حمل یونس را که شما راحت

**استاد:** حالا صبر کنید. دقیقا همین روایت نفی حمل یونس است. ببینید یکی این که بگوییم تقیةً امام علیه السلام حکم به اشتباه کردن امام صادق که خیلی بعید است اینجوری بخواهیم روایت را معنا کنیم ولی باز تقیه است. یک جور دیگری تقیه هست که آن خب خیلی طبیعی‌تر هست، بگوییم مطلب همینجور است، پیغمبر فرمودند ولی الآن که زکات را می‌گیرند آن که در مقام عمل زکات گرفته می‌شود شما باید بدهید، الزکاة علی کل شیءٍ کیل بالصاع اشاره به این هست که ظرف که ظرف تقیه هست در این زمان که حکام مبنایشان گرفتن زکات بر کل نباتات هست به جهت تقیه زکات واجب شده است علی کل ما کیل به عنوان ثانوی، یعنی به عنوان اوّلی زکات واجب نبوده، الزکاة علی کل ما کیل بالصاع ناظر به وجوب زکات به عنوان ثانوی باشد و این مطلب. این نکته را هم ضمیمه بکنم اساساً این که ائمۀ ما در مورد این که پیغمبر زکات را در ۹ چیز واجب کرده در بیشتر از آن را واجب نکرده عفو کرده خب روایت متعدد ما داریم. اینجا اصلاً تقیه به آن معنایی که امام علیه السلام از بیان حکم واقعی خوف داشته باشد خیلی مستبعد است، به چه جهت؟ به جهت من یادم رفت من همراهم مغنی ابن قدامه را می‌خواستم بیاورم جلوی دستم گذاشته بودم بیاورم یادم رفت این یکی را فقط آوردم. در مغنی ابن قدامه مراجعه بفرمایید فتاوای بسیاری از عامۀ معاصر امام صادق علیه السلام، بسیاری از آنها اشخاص مطرح جدی، همه بر این هست که زکات اختصاص دارد به این ۹ چیز، و روایت‌های متعددی هم در کتب عامه هست زکات در این ۹ چیز هست لا غیر. مغنی ابن قدامه آورده، روایت‌های متعدد امثال اینها. بله از این روایت، از روایت ما استفاده می‌شود که این مبنای حکومت نبوده، و عامة خراج اهل العراق منه، حکومت اینجا به فتوای ابوحنیفه عمل کرده، ابوحنیفه فتوایش این بوده که زکات بر مطلق نباتات هست، فتوای حکومتی، فتوای عام بوده، این که امام علیه السلام از یک طرف یعنی مشکلی برای شیعیان ایجاد نمی‌شده که بگویند که ما، پیغمبر زکات را واجب نکرده بوده، بگویند بله همچنان که در روایت‌های دیگر هم وجود دارد، ولی حالا که حکومت از ما می‌گیرد ما مخالفت با حکومت نمی‌کنیم، می‌پردازیم، مخالفت. یعنی آن چیزی که برای حکومت مطرح هست این که زکات را بدهند، و الا بخواهند زکات را از گیرش در بروند حکومت مشکل‌ساز بوده، اگر امام علیه السلام شیعه را ترغیب کند به دادن زکات ولو به عنوان این که چون حکومت دارد می‌گیرد، به عنوان این که، یعنی یک نوع مشروعیت بخشیدن به فعل حکومت هم هست، می‌گوید ولو پیغمبر واجب نکرده حالا که حکومت می‌گیرد شما بدهید. حالا گاهی اوقات هم ممکن است به خاطر این هست که بسیاری از این خلفا برای خودشان حق تشریع قائل بودند، خب این جملۀ معروفی که از خلیفۀ دوم نقل شده متعتان محرّمتان علی عهد رسول الله انا احرّمهما ما عقاب علیهما، پیغمبر حلال کرده من حرامش می‌کنم، یا به تعبیری که در بعضی از چیزها خلیفة احل و خلیفة حرّم، حالا بعضی‌ها که آن طرف قضیه‌اش را مطرح کردند و اینها. ببینید یک ذهنیتی گاهی اوقات وجود داشته کأنّه خلیفه می‌تواند تشریع کند، خب به جهت تقیه این تشریعاتی که حکّام می‌کردند اگر تثبیت شده باشد، بگوید نه حالا ولو پیغمبر آن را فرموده ولی الآن چون خلیفه یک همچین مطلبی را گفته ما این را می‌پذیریم، خب هیچ محذور خوفی که دیگر نخواهد بود، بلکه حتی این حد هم نباشد، شاید اینقدر برای آنها مهم این نیست که خلافتشان را مشروع بدانند یا ندانند، مبارزه باهاشان نکنند، زکاتی که اساس پایۀ اقتصادی حکومت بر پایۀ آن بوده آن را بدهند حالا بگویند هر چی می‌خواهد، می‌گفت بنده خدایی بوده به یک آقایی که نان می‌داده فحش می‌داده، شهریه می‌داده، و می‌گفتش شهریه‌اش را می‌گرفته به آن هم فحش می‌داده، یکی گفته بابا هم فحش می‌دهی هم شهریه می‌گیری؟ گفت کل و العن، این حالا اینها هم خیلی وقت‌ها ممکن است خلفا بگویند شما حرف ما را گوش کنید هر چی پول می‌خواهید به ما بدهید هر چی می‌خواهید فحش هم بدهید، چیز نکنید، زمینۀ حکومت ما را ضایع نکنید اینجور نباشد با ما مبارزه کنید هر چی می‌خواهید تا روز قیامت هم فحش به ما بده، ولی چیز، این هم ممکن است اینقدر برای حکومت مسئله‌ساز هم نبوده باشد اگر در مقام عمل مخالفت عملی نکرده باشند فقط یک مخالفت اعتقادی و بگویند، خصوصا در موضوعی که این فتویٰ فتوای اختصاصی هم نیست. فتوایی هست که بسیاری از فقهای عامه هم مبنایشان آن فتوا بوده، آن هم نه کسی که این قول را می‌داده نشانۀ شیعه بودنش شاید بوده که نفس شیعه بودن مشکل‌ساز بوده برای افراد، نه مشکل در مقام هم فرض این است که براساس این فتوا عمل نمی‌کرده، می‌گفته پیغمبر آن را واجب نکرده ولی حالا شما چون می‌گویید واجب است می‌گوییم چشم. یعنی پذیرش عملی قول خلفا و احیانا عرض کردم ممکن است ما بگوییم پذیرش چیزی هم به عنوان ثانوی هم بگوید اصلا این واجب است و باید هم آن را رفتار کند. این است که اینجا اصلا زمینۀ تقیه به آن معنا که ائمه بترسند از بیان احکام به نظر می‌رسد وجود نداشته باشد روی همین جهت هم روایت‌های زیادی هست که حتی کذبوا، امثال اینها از این جور تعبیرات در بعضی از این روایات وجود دارد علتش این است که در واقع از این کذبوا نه این که در واقع خلفا کذبوا، کذبوا بیشتر ناظر به آن کسانی مثل ابوحنیفه و امثال اینهاست که توجیه‌گر این فتوا بودند، می‌گوید این فتوایی که اینها توجیه کردند این فتویٰ فتوای درستی نیست پیغمبر و زکات را در فقط ۹ چیز واجب کرده، خب شبیه این هم روایاتشان هست هم فتوایشان هست همۀ اینها هست، هیچ مشکل خاصی در یک مسئله‌ای که، می‌گویم در بیان تنها کسی که از معاصرین امام صادق علیه السلام فتوای به تأمین من دیدم، فتوای قابل توجه، فقط ابوحنیفه بود، فتوا دهندگان به تعمیم متأخرند، افراد دیگری هستند که فتوای به تعمیم دادند آنجوری که در مغنی ابن قدامه من دیدم. عمدۀ افرادی که نقل می‌کند فتوای اختصاص می‌دهند به ۹ چیز، و این تعبیری که مرحوم سید مرتضی تعبیر می‌کند که کثیر من العامة تعبیر می‌کند؟ یا اکثر العامة، الآن یادم رفته عبارتشان را نیاوردم.

**شاگرد:** جمهور من العامة

**استاد:** عبارت سید مرتضی، علی ای تقدیر آن چیزی که در نقلیات هست خیلی فتوای، البته عرض کردم ابوحنیفه شخصا خیلی در عراق در میان عوام نفوذ داشته، فقیه اهل العراق بوده، و تقیه به لحاظ ابوحنیفه می‌تواند وجود داشته باشد، ولی در جایی که این همه روایت، افرادی که غیر ابوحنیفه هستند فتوای دیگر دادند امثال اینها ما بخواهیم، آن هم با این تعبیری که هست مشکل است. عرض کردم عمده این هست که حمل به تقیه هم که می‌خواهیم بکنیم حمل به صورت تقیه باید کرد، بگوییم این روایت در مقام بیان صورت است. ببینید حمل بر صورت تقیه ذاتا حمل بر صورت تقیه ذاتا احتمال مستبعدی است، اصلا حمل بر صورت اضطرار و اخراج صورت اختیار در معمول موارد اخراج فرد ظاهر است. چون فرد ظاهر موارد صورت اختیار است. ولی اینجا اینجور نیست، اینجا به دلیل این که حکومت زکات می‌گرفته فرد ظاهرش اضطرار است، حمل بر صورت اضطرار حمل بر صورت فرد ظاهر است که یکی از بهترین جمع‌های عرفی حمل بر صورت اضطرار است. این روایت را البته به یک معنا می‌شود حمل بر روایت عبد الله محمد، مکاتبۀ عبد الله بن محمد را می‌شود حمل بر استحباب کرد ولی حمل بر استحباب به علاوۀ تقیه، چطور؟ این مطلب را هم، مرحوم صاحب حدائق که فرموده که ما روایات را حمل بر تقیه می‌کنیم و امثال اینها به قرینه‌ای که در بعضی از روایات استفاده می‌شود که این فتوا فتوای عامه بوده و امثال اینها، مرحوم صاحب جواهر مطلبی دارد که در کلام مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء هم وارد شده ولی در کلام صاحب جواهر روشن‌تر بیان شده. شیخ حسن کاشف الغطاء می‌گویند که این را می‌شود حمل بر استحباب کرد علیٰ وجه که منافات با تقیه هم نداشته باشد. صاحب جواهر توضیح می‌دهد، می‌گوید که اینجا الزکاة علی کل ما کیل تعبیر شده، ظاهر این تعبیر وجوب است، ولی امام علیه السلام توریه کرده، مراد واقعی امام علیه السلام استحباب بوده، ولی چرا این تعبیر را به لسان وجوب تعبیر کرده؟ به دلیل این که تقیه، یعنی تقیه در تعبیر کردن از روایت به گونه‌ای هست، روایت را به گونه‌ای تعبیر کرده که وجوب ازش فهمیده بشود، امام علیه السلام در واقع می‌گوید صدَّقوا، البته آن بحثی که من مطرح می‌کردم که این تناقض صدر و ذیل را چه کار می‌کنیم آن یک بحث دیگر است، آن را حالا من دوباره برمی‌گردم در موردش صحبت می‌کنم، منهای آن جهت، این که از یک طرف یک دیگر کذلک هو بعد دیگر که و الزکاة فی کل ما، منهای آن جهت در نظر بگیریم که ما آن را در واقع با این جهت حل می‌کردیم که اینجا می‌شود اگر حمل به تقیه هم می‌خواهیم بکنیم حمل بر تقیه به لحاظ حمل بر مورد تقیه، ولی نفس این که ما بخواهیم روایات، البته این کلامی که صاحب جواهر دارد در مورد خصوص روایت عبد الله بن محمد نیست، اصلاً این که کلا ما روایت‌های مثبتۀ زکات در غیر این ۹ چیز را حمل به تقیه بکنیم بحث سر این است که صاحب حدائق به این مطلب مصرّ است، ایشان می‌گویند که نه ما هم حمل بر تقیه می‌کنیم، هم حمل بر استحباب می‌کنیم. می‌گوییم مراد یعنی مراد جدی امام علیه السلام استحباب بوده است، ولی توریةً عبارتی را که ظاهر در وجوب هست آورده‌اند، خب توریه هم خلاف اصل است، اصل اوّلی این است که بر خلاف واقع کلامی گفته نشود، چرا امام علیه السلام لُبّ واقع را نگفته و توریه کرده آن به جهت تقیه بوده. البته یک نکته‌ای می‌خواهم عرض کنم، من تصور می‌کنم که حتی در همین روایت علی بن مهزیار که امام علیه السلام و الزکاة علی کل شیءٍ کیل به یک معنا باز هم تقیۀ در بیان از امام علیه السلام سر زده، یعنی امام علیه السلام عبارت را به گونه‌ای بیان نفرمودند که الآن که ظرف ظرف تقیه است به عنوان تقیه و الزکاة علی کل شیءٍ کیل، یک موقعی می‌گوییم امام علیه السلام بیان کردند که الآن که ظرف تقیه است، الآن باید زکات پرداخت بشود، نه امام علیه السلام به یک بیانی بیان کردند گفتند که این مطلبی که از امام صادق علیه السلام نقل کردید درست است، ولی زکات بر همه چیز واجب است، یک عبارت مبهمی به کار بردند که این عبارت، چطور می‌شود که از یک طرف امام صادق راست گفتند، یعنی کذلک هو، نه امام صادق راست گفتند هم نه، مطلب همینجور هست که این راویان نقل کردند، مطلب همینجور هست که راویان نقل کردند، از آن طرف الزکاة علی کل شیءٍ کیل هست، عبارت را مندمج بیان کردند، یک عبارت مندمجی که اگر فرض کنید که مخاطب خیلی خیلی گیر داد به اینجا بگویند که مثلا امام صادق علیه السلام اشتباه کردند. یعنی عبارت به گونه‌ای بیان شده صریحا امام صادق را تخطئه نکردند ولی عبارتی به کار بردند که یکی از محتملاتش تخطئۀ امام صادق باشد که این جهت تقیه است، یکی از محتملاتش این هست که نه زکات واجب هست به عنوان تقیه. یعنی یک عبارت مندمج، این که این عبارت اینقدر مندمج بیان کردند این عبارت با تقیه سازگار، یعنی علتی که، حتی اگر ظرف تقیه را هم امام علیه السلام که ما می‌خواهیم بگوییم به احتمال قوی‌تر در اینجا امام علیه السلام حکم ظرف تقیه را بیان می‌کند، ولی خب چرا با لسانی بیان کردند که گمان برده می‌شود که این حکم عنوان اوّلی است، در همۀ موارد است، به ظرف تقیه اختصاص ندارد، این به جهت تقیه بوده، یعنی یک چیزی ترکیب از تقیۀ، البته عبارت را مندمج بیان کردند، نه عبارت، عبارتی باشد که صریح هم باشد در این که امام علیه السلام می‌ترسیدند، یک عبارت مندمجی که هم با آن که

**شاگرد:** تصریح صدر روایت را چه کار می‌کنید؟ صدر روایت که می‌گوید زمان پیامبر هم این چیزها بوده و اینها، آن که دیگر، صرف تعیین کلام خودشان کذلک هو نیست، قبلش

**استاد:** نه، عبارت کذلک هو ممکن است این باشد که مطلب همینجور باشد که این راویان به ؟؟؟ امام صادق فرمودند، عبارت مبهم است که آیا تصدیق راوی است یا تصدیق امام صادق است

**شاگرد:** قبلش تصریح کردند به کلام امام صادق

**استاد:** بله، رُوی عن الصادق علیه السلام، این رُوِیَ عن الصادق آیا روات درست نقل کردند یا درست نقل نکردند، کذلک هو، بله راوی‌ها درست نقل کردند، که آن صدقوا ذیل هم همین است، صدقوا یعنی راوی‌ها درست نقل کردند، راوی‌ها درست نقل کردند، الزکاة فی کل ما کیل، صدقوا، آن صدرش هم این می‌تواند باشد که صدقوا، آیا صدقوا یعنی صَدَقَ الرواة؟ یا صدق امام صادق علیه السلام؟ یعنی آن وقت اگر فضا، فضای شیعیانه باشد تفکیک بین این دو تا معنا ندارد، می‌گوید راوی‌ها راست گفتند یا امام، در فضای شیعیانی که امام را معصوم می‌دانند امثال اینها که این حرف‌ها اصلا جا ندارد، ولی در فضایی که فضای تقیه‌آلود است، عبارتی را بیان کردند که این عبارت هم با تصدیق روات بسازد، هم با تصدیق امام صادق بسازد، از آن طرف با تکذیب امام صادق هم به یک معنا بسازد و به اعتبار آن ذیلی که وجود دارد. یک عبارت خیلی پیداست ظرف، زمینه زمینۀ کاملا تقیه. اصلا این که عبارت را این همه مندمج و این همه پیچیده بیان شده که اصلا عبارت راحت نمی‌شود عبارت را هضم کرد و اینها، خودش قرینه است برای این که زمان، زمان تقیه هست، این روایت به احتمال زیاد هم از امام هادی علیه السلام هست، این حالا یک بحث، این که این عبد الله بن محمد چه کسی است؟ که علی بن مهزیار ازش این روایت را کرده اجمالش را عرض بکنم دیگر وارد تفصیلش نمی‌شوم، یک عبد الله بن محمد اهوازی و یک عبد الله بن محمد حَضینی یا حَصینی در کتب رجالی وارد شده، به نظر می‌رسد که اینها یکی هستند و نجاشی در مورد یکی از اینها تعبیر می‌کند رویٰ عن ابی الحسن الکاظم علیه السلام و اینها، به احتمال زیاد هیچ روایت صریحی از امام کاظم از آن حضینی یا اهوازی وارد نشده، تعبیر ابوالحسن هست که در روایت‌های عبد الله بن محمد، ظاهرا عبد الله، این ابو الحسن را تصور شده که مراد از ابو الحسن امام کاظم علیه السلام هست در حالی که مکاتبات عمدتا مال امام هادی است، مکاتباتی که هست عمدتا از امام هادی علیه السلام وارد شده و به احتمال زیاد هم این مکاتبه از امام هادی علیه السلام نقل شده، امام هادی علیه السلام به خصوص در اوج تقیه بودند، به خصوص در متن‌های مکتوب، اصلا یکی از بحث‌هایی که در اعتبار مکاتبات هست این هست که مثلا در مکاتبات چون احتمال تقیه خیلی زیاد هست بنابراین مکاتبات را حجت ندانسته باشند، من یک مقاله‌ای در دانشنامۀ اهل اسلام نوشتم تحت عنوان توقیع، مدخل توقیع را آنجا مراجعه کنید آدرس، توقیعات، مکاتبات خیلی وقت‌ها از مصادیق توقیعات بودند. آنجا اشکالاتی که بر اعتبار توقیعات شده یک جهتش مکاتبه بودن هست آنجا آدرس‌هایش را من دادم که از آن به اصطلاح، یکی از اشکالات همین بحث تقیه آمیز بودن است. ما آنجا گفتیم که این در حدی نیست که مضر باشد و امثال اینها، ولی به هر حال اعتبار مکاتبات را هم زیر سؤال نبرد بالأخره زمینۀ تقیه در روایت‌های مکاتبه‌ای خیلی بیشتر از روایت‌های دیگر بوده، این است که

**شاگرد:** ؟؟؟

**استاد:** چون احتمال بوده که به دست چیزها بیفتد دیگر، ورقۀ مکتوب است دیگر، ورقۀ مکتوب سند رسمی بر علیه امام علیه السلام است، روات اگر مطلبی از امام صادق نقل می‌کردند امام صادق می‌گفتند من همچین مطلبی نگفتم، شما روایت امام صادق را ببینید می‌گوید افراد می‌آمدند خبرهایی که امام صادق علیه السلام سرّی بوده می‌رفتند بیرون فاش می‌کردند، امام علیه السلام مجبور بود آنها را تکذیب کند، لم اقلها، از امام صادق روایت هست همین، می‌گوید من چیزهای سرّی را به اینها می‌گویم اینها می‌روند فاش می‌کنند، شرایط بد می‌شود من مجبور می‌شوم بگویم لم مقالوا، خب وقتی آن باشد لم مقالوا سخت است ولی متن مکتوب وقتی می‌آورند، متن مکتوب دیگر به این راحتی نمی‌شود از زیرش در رفت، چون متن متن مکتوب می‌شود یک مقداری مسئله تفاوت پیدا می‌کند. این است که به نظر می‌رسد حالا این بحث‌هایی که تا حالا کردیم در ارتباط با این دو وجهی بود که وجه حمل به استحباب حمل بر تقیه، ما به نظرمان می‌رسد حمل روایات بر صورت تقیه از حمل بر استحباب روشن‌تر است و روایات حتی روایت علی بن مهزیار هم دال بر این معناست نه تنها، یعنی یک اشکال ما این بود که ممکن است چند وجهی باشد و این را هم ترجیح می‌دهیم در روایت علی بن مهزیار، روایتی که علی بن مهزیار نقل کرده. بنابراین تا اینجا وجه جمع حمل به استحباب مورد پذیرش قرار نگرفته. حالا یک وجه دیگری وجود دارد که آقای منتظری دنبال کرده و آقای آسید محمود هاشمی ادامه داده آن را ان شاء الله فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان